

ای فداست در بانه کاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر تازی غمت جز دولت بزم
 به میکشد کویا غرای شرف اولاد اوست خورشید سمان و زمین نور مشرقین پرورده کار رسول خدا حسین
 ی برادران مکرچشم روزگار از بد و خلقت نیای ناپایدار ناچار چنان مصیبتی بد یا بکوش احدی از اهل
 ملل و مذاهب چنین حادثه عظمی بسید مکر زلفتی از برای هیچ ملتی چون این ذلت از برای این ملت رخ داده اما
 در هیچ عصری از ابتدای خلقت عالم چنین واقعه اتفاق افتاده و باین جهت تمامی ساکنان رنج مسکون از اهل
 تلافی از کافر و مسلمان در این مصیبت عظمی شرکت دارند و در ماه محرم داغ دل مجروح خود را بتغریه داری
 یکدلند هنوز سایر فرق کار دهند و ستان در ایام فاشور و در غریبان امام مظلوم نالان و سنت بر سینه نهادن
 شک خونین از دیدن میبایند و در خاکستری نشینند و از خواب و خور و زنان خود دوری میکنند و آنچه در قوم
 بودند بجای می دهند و کردها از امنه و اموال از وضع و شریف و غنی فقیر ایشان در تغریه ان امام عالی
 صوف میدانند و اهل سینه مرثیه ها در این باب گفته اند و در این معنی را بنظم و نثر سفله اند شافعی که از ارکان
 مذمب اهل سینه و جماعت است در مصیبتان مظلوم شهید گفته **لَاؤُهُ فُكُّوْا الْعُقُوْدَ كَيْتُ وَأَوْقِ قَوْمِي الرِّقَا**
فَجِبْ چنانها از دلم بیرون میاید و چه حزن و الم در دلم جای نموده و خواب را از من برید **فَمَنْ مَّيْلُخُ عَنِّي الْحَسَنِ**
سَالَةً وَإِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسٌ وَقُلُوبٌ کجاست که پیغام مرا بحسین برساند هر چند بر بسیاری زوایا کران باشد
يَبْعَثُ بِالْجَرِيمِ كَأَنَّ قَبِيضَهُ صَبَبُغٌ بِنَاءُ الْأَرْجَانِ خَصِيْبٌ کشته شده که بیکاه او را شهید نموند که کویا پیران
 اب و عنوان از خون او دلت نموده اند **وَلِلشَّيْفِ الْعَوَالِ وَلِلرَّجْعِ رَحْمَةٌ وَالْخَيْلُ مِنَ بَعْدِ الصَّهْبِ لِحَبِيبٍ** او از اندام که
 شکر گاه بر او احاطه نموند و صدای نهرو شمشیر و شبهه اسبان بران بکس غریب بلند شد و کویا منصر شده
 و در فوج کشته و ناله کنند و اشک از دیدگان خود ببارند بر شمشیرها و نیزه های دشمنان و اسبان ایشان حیا
 در احادیث معتبره وارد شده که در وقتیکه ان امام مظلوم را شهید نمودند اسبان خالفان همه میلزیدند و از حیا
 انها اشک جاری میشد و عرق از سیم ایشان جاری شده بود **تَرَكْتُ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَكَادَتْ لَهُمْ صَمُّ الْجِبَالِ**
لَدَوْبٌ وَغَارَتْ جُحُومٌ وَانْتَشَرَتْ كَوَاكِبٌ وَهَشَّتْ أَكْشَادٌ وَتَوَجَّعَتْ تمامی نیامد این مصیبت که بال محمد
 نمود بخود لرزیدند و کوهها نزدیک شد که آب شود و ستاره ها برینند و نور و دوشی ایشان بر طرف شود و چهره
 که در این ماتم دیدید شد و چه جامه ها که در این غم چاک شد **تَضَلُّوا عَلَى الْبُيُوتِ مِنَ الْهَاشِمِ وَتَغْرَى بَنُو عَدْنَانَ ذَا**
لَحْجِبٍ از عجب اب و داست که صلوات بر محمد و آل او میفرستند و خود را مستند برین امید دارند و با وجود ان او را
 غافل در فرزندانش میکشد نظر افتاد شما که بکار افاق نکون **خَوْجُونِ سَبْرِيْدٍ** از این طشت و از کون مکنند
 چرخ مغرورین و از شفق در خون کشید دامن خفتان بیلگون **كِنْدَامَهَاتِ دَبْعَةٍ دَابِلَةٍ سَبْعَةٍ دَلْ كَفَى خَلْقًا**
 ترکیب کان و فون **أَمَادَةُ قِيَامَتٍ** موعود هر کسی کاین دو فایده مکر میکند کون **كَفْتُمُ عَمْرِيَّتٍ** نمود و شفق
 هلال چون ناخوی که غمزه الایدش بخون **لَا سَاعِدِيَّتٍ** پیش لب و دهه افتاب بر پادشاهش نهان کرده سرنگ
 یا کوشانه که سپهرش ز کوس چرخ هر ساله در غرای شده دین کند برین **جَانِ امْرِئٍ دُرِّيْدَانِ** شده چنین
 سالار سوزان سوزن جلالت حسین **ابغیر این** این مصیبت با سمانها و ملائکه و ساکنان داناها و حیوانات نباتات
 و جتیان و مرغان و افعالیان دنیا سزایت نموده چنانچه در مجالستیه از ملکات زان **هَاشِمِيَّةٌ** مذکور خواهد شد

و در بعضی از کتب مشهور مذکور و در کتاب بخارا الا نوار منقولست از هند و خروچ که چون فخر کاینات از مکه بمکه مدینه هجرت
فرمود با اصحاب در جمعه اتم مسجد خاله من فرود آمد و قدیمی شیر خواهر فرمود اتم مسجد عرض کرد که کوسفندان ما
برده اند بصحرای برای چریدن و سوای کوسفندان غری که اصلاً شیر ندارد و از غایت ضعف دروی قدرت حریف
نماند و بگو کوسفندی حاضر نیست حضرت فرمود مزار خصمت ده که ازان کوسفند شیرید و شمشیر بعد از حصول این
حضرت دست مبارک خود بر پستان او کشید بجز رسیدن دستان بزرگوار پستان آن کوسفند پراشید و انحضرت
ظرف طلبید و مجموع ظروف خود را آوردند و شیر رویشیدند و انجناب خود میل فرمود با اصحاب که بجز انحضرت بودند
همه خوردند و سیر شدند و چون روز بسیار گرمی بود آن جناب خواب قیلوله فرمودند بعد از آنکه بیدار شدند و
طلبیدند و در زیر درخت خواری که در آن نزدیک بود مضمضه فرمودند و آب دهان مطهر خود را در پای آن
درخت ریختند و بعد از فراغ از وضو فرمود که ازان درخت مور غریبه ظاهر میشود بعد از آن برخواست و در رکعت
نماز فرمود اتم مسجد گفت من و اهل قبیله ازان اعمال تقبی می نمودیم چون ندیدیم بودیم و چون دزد بگریه می آمد
خواب قد بلند بلام رسانید و بزرگ گردید و خارا و بخته و شاخهای بسیار برسانید و در شهادت زمین روانید و
بر کفای منبر او ظاهر گردید و موههای بزرگ ازان به رسید در بوشیه بغیر و دوشهد مانند غسل بود و هر که
از آن میخورد سیر میشد و هر کشته که میخورد سیراب میشد بهما ازان ازان شفای یافتند و محتاجان تناول آن
نیامیدند و حاجت حاجتمندان از تناول نمودن آن روا میکرد و هر شتر و کوسفندی که خوردن آن بزرگ و فربه
میشدند و شیر ایشان بسیار میشد و ازان روز که آن جناب بجهت ما آمد برکت و خبر باروری نمود و ابادان و فراوان
و قبیله ما هم رسید و آن درخت را شجره مبارکه مینامیدند و اهل بادیه می آمدند و در اطراف آن درخت و شاخ
آن فرود می آمدند و برکت آن را بجهت برکتی بردند و در جای که آب روان نداشتند و از کرسکی مضطرب میشدند
برکت آن درخت را میخوردند و سیراب میشدند و همیشه بدین نسبت بودند تا آنکه روزی برخاستیم و دیدیم بوی
آن درخت ریخته و برکش زد شد بسیار محزون شدیم و در سببان متفکر بودیم که ناگاه خبر وفات پیغمبر خدا رسید
و معلوم شد که این حادثه بجهت آن بوده و بعد از آن درخت بار میبارد و اما و طعم ولادت چون اول بنور و طراوت
و برکت آن بزرگ شده بود تا پس سال گذشت باز شبی خوابیدیم بودیم و صبح آن شب چون برخاستیم دیدیم سر پای آن درخت
سپاه شده و موههایش ریخته و طراوت و شاخ و برکت آن تمام شده بعد از چند روز خبر شهادت جناب امیر المؤمنین رسید
و معلوم شد که ازان بوده و بعد از آن دیگر موه نداد و دیگر شاخ و برکت آن نرود و قبایل عرب بجهت بترک و استشفای غیر
و بترک میجستند و معذرتی بدینمقال گذشت تا آنکه روزی برخاستیم دیدیم که اندر بران درخت خون تازه میجوشد و بر
زمین جاری میشود و شاخ و برکت آن خشکید و از آنها قطرات خون میچکد از این قضیه ها بلبه بسیار غناک و هولناک
شدیم و متحیر بودیم که چه واقع شده چون شب شد صدای نوحه و گریه و غلغلها و ناله ها درخت میشنیدیم و از آن نوحه های
مختلفه بسیاری بلند شد که صدای خود را متصل نموده بودند و با الحان و نغمه های مختلف نوحه سر می نمودند
یکی میگفت ایا ابن البقی ایا ابن الوصی قیا بن بقیه ساداتنا الاکرمینا ایا ابن الشهد و یاشهدیدنا عجمه خبر
العموم جعفر الطیار لجت لاصقول اصابت حد فی الوعد منک و قد علاه عتبار و از بسیاری ناله و گریه
و غلغله ایشان فهمیدیم چه واقع شده و این همه و غلغله ایشان نا صبح کشید پس ز چند روز خبر رسید که

که السلام علیک

حضرت رسول آمدند تا اینجا و ایشان از زمین برداشته و در بر کشیدند و آنها که به میکردند و پیغمبر اشک چشم ایشان را پاک
میکرد با دست مبارک خود ابودرداء عرض کرد بدیدید نامن بر دارم بعضی شما ایشان را فرمود بگذار ای ابودرداء
تا اشک چشم آنها را پاک نمایم که بحق آنکسی که مرا مبعوث پیغمبری کرد ایند اگر یک قطره اشک چشم ایشان بر روی
زمین بریزد و بچکد فحلی و کسبکی در امت من باقی خواهد ماند تا روز قیامت بعد از آن ایشان بدوش کشید و ایشان
میکردستند و پیغمبر نیز میکشید جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا احمد جفعا علی ترا سلام میرساند و میفرماید از چیست
این گریه و خزع تو در پیغمبران ما پیغمبری بقوه نفس تو نبود و طاعت و تحمل تو در مکاره دنیا از آن زیاده است که باین
جرت منتهی و متاثر شوی پیغمبر من بود ای جبرئیل این نه از راه جزع است بلکه از ذلت و خواری و بسپردی در دنیا که
میکنم جبرئیل گفت خدا تعالی میفرماید اگر از حق با شو و خوشحال شوی حالا که او احد را از برای تو طلاق نماید و از قدر تو
چیزی نماند و نشود پیغمبر من بود پیغمبر من گفت چرا نمی خواهی گفت بعثت انکه خدا دنیا را بخواست و اگر میخواست فردا کامل آن
بکام میزدشمن خود نمیداد جبرئیل گفت آن طبق را که در کج او طاعتت بفرما حاضر کنند چون آوردند دیدند در آن
و گوشت بخنی و خرید بسیاری میباشد جبرئیل گفت ای محمد بخور و باین طفلها و بای اهل بیت خود بدین پس همه خوردند
و سپر شدند و بعد از آن بخانه فرستادند و همه اهل خانه خوردند و سپر شدند و آن بر همان حالت خود بر بود ابودرداء گفت
من طبقی از این طبق برکت دارم ندیدم تا کاه آن طبق مفقود شد پیغمبر من بود بحق خدا اگر ساکت شد بودی و این سخن را
نگفته بودی تا قیامت فقر اقامت من بخوردند و مبیانه ایشان دست بدست میکشت و اتمام میداد مقدمات و امور
که باعث شد بر اختیار کردن امام حسین این مصیبت عظمی باید دانست که معاویه بعد از آنکه امیر المؤمنین را از دنیا برد
با امام حسن صلح نمود و در امر خود مستقل گردید و با معاویه و شروطی که با انتخاب کرده بود نمود چنانچه شمه از آن
اشعار کردم در مجلس سابق و در کتاب احتجاج روایت کرده از سلیم بن قیس که در رسالی که معاویه بمکه آمد در آنجا خلا
خود و خواست بیعت از برای پسرش بنید پلید از مهاجرین و انصار بکرد و چون بمکه رسید امده عباس ملاقات
نمود و باو گفت ای پیغمبر عباس ما نوشته ایم همه افاق که کسی منقبت علی و اهلبیت و از زبان نیاورد و تو نیز زبان
نکاهدار و بعد از آن که ابن عباس با او معارضه بسیاری نمود و او را الزام داد و مفید فایده نشد در آخر گفت باین
عباس اربع علی نفسک و کت لسانک فان کنت و لا بد فاعلا فلیکن ذلک سیرا لا یجمعه منک احد عاصیه یعنی برای
خود مرا در کبر و زبان خود را محافظت کن و اگر لا محاله خواهی کرد در پنهانی بگو که از تو اشکار نشود و چون بخانه امده رسید
خار و دم بجه او فرستاد و منادی نهاد که از جانب معاویه که در آنجا مانده است هر که حدیثی در منقبت علی و اهلبیت
روایت و حکام غلط و شد در بر بلاد تعیین نمود و از ایشان عهد گرفت که در مضمحل کردن دوستان امیر المؤمنین
مسامحه و سهل انگاری نکنند چنانچه زیاد بن ابیه را برادر پی خود سرفراز کرد و او را والی عراقین نمود و از او همین
مطلب را خواست و او نهایت اذیت بشیعیان رسانید القصه سلیم بن قیس گوید که از همه جا بدتر کوفه بود چه
شیعیان آنحضرت در اینجا بیشتر بودند از جاهای دیگر بود و زیاد چون خود مدتی ملاقات حضرت امیر بود و
بحال شیعیان بیشتر از دیگران داشت نهایت تفحص می نمود و از هر سوراخی و مغاره و زیر سنگی و کلوخی که
ایشان را پیدامیکرد میکشت بعد از بیهوشی کونا کون بسوزست و باها از اصحاب امیر المؤمنین برید و بسیاری را بکشت
کشید و بسیاری را ببلاده دست بردن کرد و نمود و اخراج کرد و اینقدر سعی و این باب نمود که نمائند در عراق عربی

بکجه

کند

معاونہ
و سٹا
۴

چون بمکه رسیدند و در منی اجتماع ایشان بهر این فریاد که متجاوز رسید که غامه و عهده ایشان تابان و اولاد ایشان
 بودند و خیمه جناب سید الشهدا جمعیت نمودند و آن حضرت برخواستند و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت خواندند
 و بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی نمودند و میفرمودند این که این شخص یا غی طاعی ملعون نسبت
 بنا و شیعیان مانجه کرده و همه شما را دیدید و شنیدید و دانستید و حال منیرم این دین جد من که بشمشیر بر دم من
 شد از دست بدر رود و سعی سول خدا و پدرم حضرت مرتضی ضایع شود و منجو اهرم شما را با داور بی کم آنچه از جدم
 شنیدم ام بجهت شما بیان کنم اگر دعوای کتم مرا نکنید و اگر راست گفتم تصدیق کنید و پنهان بدارید و بسیار
 خود متفرق شوید و در قبایل و ولایت های خود هر کرا این را بپاشید و بویق و اعتمادی بدو داشته باشید
 کنید و در این امر مسامحه و مسامحه نکنید که بد اثری می بینم در این کار و عقیر نیست که بالقر اسم و رسمی از دین و شما
 نخواهد ماند پس آن حضرت مجموع آیات قرانی که در شان امیر المؤمنین با اهل بیت پیغمبر از لشکر بود بیان فرمود و تفسیر
 نمود و آنچه را پیغمبر گفته بود دوباره پدر و مادر و برادر و خودش و اهل بیتش نیز ذکر فرمود و در هر یک از آنها خطا
 گفتند **اللهم نعم قد سمعنا و شهدنا** و شنیدیم و دیدیم و در آن واقعه نیز حاضر بودیم و تابان می گفتند که ما از
 اشخاص ثقه شنیدیم و بجهت ما علم الیقین حاصل شد و شیخ کثیری روایت کرده که مروان بن الحکم که حاکم مدینه
 بود از جانب معاویه نوشت با و که بسیاری از اعیان و معارف عراق و حجاز آمد و شد میکنند و حسین و ما ستم
 که اگر سست بگیری نزد بر خیزم بر روی ما بقسمی که چاره آن را نتوان کرد و پیشانی بار آورد و هر چند از قراری که تقصیر
 نموده ام امروز مخالفت نخواهد کرد یعنی در ایام امارت تو اما بعد از تو ایمن نیستیم از شر او معاویه در جواب نوشت
 که نمیدم آنچه نوشته بودی مباد از منقرض و بشوی ما را می که او فایده بیعت ما نموده و ما را بحال خود واکند آید
 ما هم با و کاری نداریم و همین را فوژی عظیم بجهت خود میدانیم بل در خفیه مستحضر احوال او باش انگاه نوشته با
 حسین نوشت و در آن نوشته او را نصیحت نمود از وعد و وعید و هر مسمی مذکور ساخت و در آخر نوشته بود که
 فکر کن و قاتل کن در امر خود و دین خود را از برای امت خود و مردم مان نیز مغربی عقل نور اندام در نبرد چون نوشته
 با جناب رسید و جواب و نوشت شرح طولانی که خلاصه آن اینست که اینکه بتور رسید از من بعضی سخنان پرسیدند
 از بر اینو خبر آورده اند سخن چنان و تعلق کویان و تمامان و من زاده مخالفت و نزاعی با تو ندارم اگر چه میدانم که خدا
 راضی نخواهد بود در ترک محاربه با تو و ان خدا میترسم در این مذاکره که با تو نموده ام و با اعوان تو که طایفه ظالمان
 و برادران و دوستان شیاطین میباشند مگر تو کشتن حجین عدی پیستی و انکسای که نماز گذارندگان و عیال
 کنندگان بودند که انکار ظلم و بدعت می نمودند و در راه خدا از هیچ ملامتی پروا نداشتند ایشان را بعد از آن
 امان داده بودی و قسم ها و عهد ها که با ایشان کرده بودی را خرد نموده بر افع و جبهی کشی بدون آنکه از ایشان
 خلافتی و خیانتی صادر شده باشد یا عمر و بن الحجو مصاحب پیغمبر خدا را نکشتی که بنده صالح خدا بود و عبادت و
 ریاضت بدن او را از کمر کرده بود و عتلت و زد و شد بود بعد از آن با او نترسید و همیشه با او نموده بودی که اگر بر عی
 پرند که بر سر کوه خاد است میدادی هر اینه می آمدند تو و او را با او نموده و او را با اتباعش کشی و جرات خدا
 و سول کردی یا زیاد بن سمیه حرام زاده را که بر فراش غلام ثقیف متولد شد و بزرگی خود خواندی و مخالفتی
 قول پیغمبر را که **الوکل للفرار و للعایم الجهر** و انکروی و سنت پیغمبر را غرض نکردی و متابعت هوا و هوس خود نمودی

حج
 بلشاد

و از بعد ازین عمل شیخ مسلط بر عراقین نمودی نادست و بای مسلطان از ای تقصیر برید و چشم ایشان را کور نمود و بر
 ند ایشان را کویا تو از امت پیغمبر بودی یا آنکه امت از تو بودند مگر حضرتین را که زیاد تو نوشت که بر دین علی میباشد
 ننوشتی که بکشند هر کرا بر دین علی بیاوند و مجموع ایشان را بامر تو کشت و مثله نمود یعنی کوش و بدی برید مگر دین
 علی دین اسلام نبود بخدا متهم همان دین بود که شمشیر زد بر روی هدایت و هدایت باین دین تا آنکه حال باین مجلس
 و بر مردمان فرمان فرمای میکی و اگر آن نبود شرافت تو و بدت در کوچ کردن روستان و تابستان بود که خدا فرمود که
 لا یلاوت قریش ایلانهم و این که گفته فکر کن از برای خود و امت خود و بر سر از اینکه تفرقه میان مسلمانان باشد
 و برعت ببناد از ایشان را بخدا متهم هیچ منته باللات و بر این امت شدید تر از وجود تو و حکم ای تو بر ایشان نیست
 هیچ فکر و نظری بهتر از جهاد و مدافعه نمودن با تو میباشد پس اگر جهاد کنیم تقریب جسته ام بخدا و از آن عمل و اگر نکریم
 طالب مغفرت میکم از آن در این سهل انگاری و مدافعه و از او مظلوم که مرا تو یقین دهد بخیر که مصلحت حال این
 دوران باشد و مگر دی این عملها را مگر بعزت عداوت با ماها و خواستی که ما را بی پروبال نمایی چون داشتی که ایشان
 مخلصان ما میباشد پس بشارت باد ترا ای معاویه بقصاص روز جزا و یقین کن بحسابان و بدان که خدا خواهد
 فراموش کرد کشتن تو و دستان او را بهت و مظنه و جلاء وطن دادن بندگان خدا را با فلت و افساست از او طمان
 خود و بیعت گرفتن از برای پسرش خود بنید که طفلی است شرابخوار و قمار باز و باسکان بازی میکند خدا که خود
 بخیران دارین انداختی و خود را شاه کردی و امور و رعیت خود را مغشوش کردی و سخن سینه ها و جهال را شنیدی و
 از دین و تقوی دست برداشتی از برای خاطر ایشان معاویه چون نامه حضرت را دید گفت عجب کینه در دل او بود
 و ما نمیدانستیم بنید گفت جواب ندادند و پس او را دشنام بدید و از ابید تر کاری نسبت ده و در این اثنا عبد الله بن
 عمرو بن العاص بنزد اهل شد و او نیز بتلق معاویه چنان گفت معاویه گفت بی یزید را هم رای این بود گفت بنید آنچه
 گفت صحیحست معاویه گفت هر دو غلط گفتند یا چنان میدانید که من اگر عیب یا مذمت تمام علی را بر حق خواهم بود
 و حال آنکه چه میتوانم گفت و ان مثل من قباح ندارد که سخن بی پای بگویم و امر علی از آن مشهور تر است که کسی نداند
 و هر کس از زبان من خلافت را بشنود عظم و قدر و منزلت من در نظرش کم شود و دیگر مرا هیچ کس در عرض نه ندارد
 هم چنین حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا را بگویم و جای عیبی را و نمی بینم بی در نظر مبود که کاغذی با و بنویسم او را
 ندی بقتید و وعید کنم از آن نیز دشنام شدم پس هیچ بروی خود نیاورد و باز همان مبلغ را که هر سال میفرستاد
 که هر از هر ده هم بود بغیر آنکه و مدایای بسیار از هر قبیله ای بجهت او فرستاد باز یادتی و ایضا منقولست که در
 سال آخر که آمد بمکه از برای آنکه از اهل مکه و مدینه بیعت بگیرد چه ایشان در این مدت بیعت نکرده بودند
 و چون و این مدینه شد بکره یا رضا بیعت گرفت و بعد از خود بیعت برید و از هر کس گرفت مگر جهان نفر یک عبد الله
 ابن زبیر و هم عبد الله پسر عمر بن الخطاب هم عبد الرحمن پسر ابوبکر و چهارم جناب امام حسین که ایشان را هر قدر سعی
 نمود و اصرار کرد بیعت نکردند و رفتند بمکه و چون معاویه از عقب ایشان بمکه رفت و در اینجا اصرار و تبلیغ نمود
 در این باب و بوعده و وعید و تحوین و تهدید و دادن زر و ثوب و هدیه و اتمام و رزید بجای نرسید و ایشان
 تن دهند اند و انداء ترویر و مکر و حيله که داشت بجد نکرد و بجای بدن سناید و مراجعت بشام نمود و چون
 آیام وفات او رسید بنید از این خود طلبید و بد و گفت ای فرزندان که گردنکشان عالم را ذلیل و منقادند

کردند و سرهنگان باشکوه و قدرتی را در کف طاعت و بندگی تو کشیدیم و جمیع بلاد را بجزیه و قسری
 آوردیم و خاص و عام عراق و شام را تابع و مطیع تو گردیم و اسباب شهرهای سلطنت را مهیا ساختیم و لوازم جهان را
 و حکومت و فرمان فرمائی از برای تو فراهم و محال با ناله و اسلاف خود ملحق میشوم و از سه نفر بر تو میترسم و میبندم که با
 تو بیعت نخواهند کرد یکی عبدالله بن عمر خطاب دوم پسر پسر بنی حسن بن علی اما عبدالله بن عمر پس از او دست بر میدارد
 اگر اندک رنجی با او نمائی و از مال خود با و دهی سالی و نیز دست از تو بر ندارد و اما عبدالله بن زبیر پس از او
 دست بانی بندگی و از آن هم جدا کن که او همیشه در کین تو خواهد بود مانند شیری که در کین طعمه خود باشد و
 روپاه تنگ و حمله خواهد بود که دولت ترا خراب کند و اما حسن بن علی فقد عرفت خطاه من رسول الله و هو من کلم
 رسول الله و قد مره یعنی خود میدانی نسبت او را به پیغمبر خدا و آنکه او پاره تن است و از گوشت و خون و بر و دیده شدیدی
 و من میدانم که اهل عراق او را میطلبند و میکشاند بسوی خود و او میداند او را بر خروج کردن باقی و در آخر با او بیکی
 میکنند و از دشمنان میکشاند و با و یاری خواهند کرد پس اگر بر او دست یابی قدر و منزلت او را از پیغمبر مرا غایت کن
 مؤاخذه مکن از او بعلت خروجی که کرده است و بعلاوه آن با ما نسبت قرابت و رحم دارد و کمال زابطه خصوصیت و
 دوستی فیما بین من و او بوده مبادا از یقی و اسبی از تو بیاویسد و ملالی و مکر و بی باطری شرفش رخ دهد و این رابطه
 حکم شده قطع گردد خالی برادران بعد از استماع این مطالب نصاف دهید که اگر امام حسن بیعت با این بد میکند و
 به نسبتی که باید درش معاویه رفتار کرده با او نیز میگوید و الا آنکه آن تذویر و مکر و حمله که آن معاویه بعد از زینب
 نیامدی و اسلوله نکردی با امام حسین و بگفته و شیطنت حرام را در کان بنی امیه از راه در رفتی و هر روز با
 و از یقی ناز و بان حضرت رسالیدی بعلاوه آنچه از اسباب عداوت و کینه در نزد زباده از ابا و اجداد خود نسبت
 با امام حسن بود و معلوم نبود که با وجود آن عداوتهای صوری و معنوی و اصلی و فرعی بجز بیعت نمودن ظاهر
 دست از او باندازد و او را بجال خود و اگر دارد و از جمله اسباب عداوت و ضدیت که فیما بین ایشان بود تصاعد
 و تباین فطرت ایشان است چه حقیقت نام حسین از علین محض بوده و پاره تن پیغمبر آخر الزمان و گوشت پوسیدی
 استخوان و از گوشت و پوست و استخوان او و پدید شده و حقیقت بریدن سخن محض و بچند پشت شقاوت و حرمان
 و خیانت حسب و نسب بنان افزوده و با این جهت تابعان جدا بن نفاضت و عداوت در این دو سلسله بوده و کیش و این
 نیز فیما بین یکدیگر چنانچه میان هاشم و امیه مشاجرات و منازعات شده تا آنکه او را از مکه اخراج نمود و میان عبدالله
 المطلب و حرب نیز مناقشات بسیار شده که در کتب مبسوطه مذکور است و میان ابوسفیان و پیغمبر محاربات واقع
 شد و میان امیر المؤمنین و معاویه نیز بدستور تا بنزد و انجذاب سید نظر داستان پسند مکر کشیدی که
 افروخته کل پیغمبر رسید بدو و لب و دندان پیغمبر شکست داد و حکم پیغمبر میداد خود بنا حق و اما پیغمبر
 بگرفت پس او سر فرزند پیغمبر برید پس بموجب حدیث مشهور لا و اح جود محمد فاما قاتل من ایتکف به بلیت
 این دو سلسله که از عالم بود و در میثاق یکدیگر را نشناختند و میبایست کلی داشتند چنانچه در باطن نفوس ایشان
 مضمهر بوده در این عالم بروز کند و ظهور نماید و با این جهت است که از بد و خلقت عالم تا حال در ملائکه و شیاطین و
 خویان و بدان و مؤمنان و کافران و صالحان و فاسقان و طالبان دنیا و طالبان آخرت این عداوت و نزاع باقیست
 و بعلاوه این میبایست صوری نیز مزید علت گردید از عداوت یکی اصلی که با ایشان رسید چنانچه مذکور شد

احوال اهل بیت

بوده

که میان امته و هاشم نزاع و تم با اولاد ایشان ناسید بنزید و انجناب و اگر ملاحظه اخباری که وارد شده که امته براد
هاشم بود و خرامزاده بوده و غلام بوده بشود که مبنایت اصل اظهار از آن است که محتاج بیان نباشد و اگر بطریق مشهور
مبنای اهل سنت و نظر اید که توام بودند و از یک شکم بیرون آمدند و پیشانی ایشان بهم جنبیده بود و هر قدر سعی
کردند از هم جدا نشدند تا آخر الامر تشبیه و در بهای ایشان را از یکدیگر جدا نمودند و گویند که کسی از آنان یان عرب
مطلع شد گفت خوب نکرند که بشمشیر جدا کردند بایست بجزد بگر جدا کنند چه باین سبب همیشه این عداوت در
سلسله ایشان باقی خواهد بود و شمشیر مخالفت ایشان در بنیام آرام نگیرد و فی الحقیقه چنان شد که آن شخص گفته
دوم فرعی فارضی از چند حقه اولی که امام حسین از بیت و اجتناب نمود و دایم مدامت و میکرد و بیدارش میشت
که بخت گرفته از برای طفل شرابخوار قمار باز و غره و در ایام حکومت و ریاست او نیز از این بخان منفرمود و چون با
میرسید باعث من بد عداوت میکرد و دید دوم آنکه چون ملک عقیست و اسباب برتری و اولویت امام حسین از او
از انتاب تابان در وسط اسماط ظاهر تر بود لهذا بر پادشاهی خود از آن میرسید و در عقل دنیا و بیاس دولت
با وجود او آرام نکر فوج چنانچه در هر عصری چنین است که پدر از فرزند خود و برادر از برادر خود نمیکزد و هر کس
بما مون گفت که با آنکه توا همه خلق غیر برتری نزد من و فرزند رشید من هستی اگر توقع کنی در این امر کردن ترا خواهم
زدستی آنکه او بداند که عبدالله بن زبیر بنی داشت که در آن عصر بحسن و جمال مشهور بود و چون خبر خوبی بر بنزید رسید
نادید عاشق وی گردید و بنیان حال میگفت بیک بجز جمیع وصل تو جویم لعل الله بجمعنی و آتاک پس انواع
حب و تلبیس نمود تا آنکه این زبیر او را مطلقه کرد پس بنزید و کالت نامه بنام ابو موسی شعری فرستاد تا او را بجهت
نیز بد عقد کند و بدو زنی که وی حکم و کالت بنزید بخانه آن زن رفتی عبدالله بن عمر در عرض راه او را ملاقات
نموده بعد از اطلاع از بنزیر ابو موسی را و بکل نمود و چون قدیمی چند بر رفت جناب امام حسین را ملاقات نموده بعد از
انحضرت بنزیر او را و بکل نمود و چون ابو موسی رسید بخانه آن زن گفت چهار کس ترا طالبند و من امد ام که تو ایجهت یکی
از آن ها که راخی شوی و دعیت نمایی عقد نمایم گفت یکا نند گفت قل خود ابو موسی اگر قبول امتد دوم بنزیر بشیم
عبدالله چهارم امام حسین زن گفت من جوانم و مال بسیار دارم و تو مرد پس سال خورده وجه مناسبی نیست حال
پای طمع بیرون نه و خود را خالی از غرض کن نادار این سه نفر دیگر با تو شور کن ابو موسی تصدیق نموده گفت از اینجا
در گذشتم کثرت مصالح و فایده من نیست اتماع و امبا مور سه را بنو گویم تو خود اختیار کن پس گفت که
دنیا و جاه و سلطنت و لذت لهو و لعب و معاشرت خواهی بنزید را بجوای و اگر حسن و جمال و زهد و تقوی خواهی بنزیر
تن داده و اگر حسن خلق و علم و بردباری و فضایل و کمالات حسب و نسب عالی با فضات اخروی و هم نشینی فاطمه
زهر و سایر اهل بیت پیغمبر خواهی اینک امام حسین که من خود ان پیغمبر شنیدم که فرمود که هر زنی عضو بدن
مساس کند از دوزخ بر او حرام باشد زن ساعتی فکر کرد بعد از آن گفت مال و جاه دنیا فانیست و ان قدر خدا بجز
زاده که بستم ترا و جوانی و جمال بضعف و پیری زایل گردد لیکن خدمت اهل بیت موجب سعادت ابد است پس
ابو موسی را و بکل نمود تا او را بعد امام حسین را و او در آن حضرت و از انصرف نمود و چون این خبر بنام رفت عداوت برید
با انحضرت زیاده و ایضا در خبر عبدالله بن جعفر که خواهر زاده انجناب بود بجهت بنزید خواستگاری کرد و بعد از
انقضای مجلس و حضور اعیان و اشراف قریش و غیر هم مروان بن الحکم که حاکم مدینه بود از جانب معاویه خطبه خواند

مراتب

مبلند پروازیهایی بسیاری و غرور و غیارات زیاد از حد نموده هر سبکی از جانب یزید داد پس حضرت امام حسین علیه السلام
خواند و سخنان او را جواب شایسته کافی داد و او را به پیغمبرش فاسم بن محمد بن جعفر عقد کرد و مزوخته از خود که سالی هشتاد
اشرف مداخل آن بود بجهت او عطا فرمود پس در آن میان سیاه شد و گفت شما بفرمایید غدر کردید و ما را از سوگند کردید
و دست از عناد و عدالت خود برینیدارید حضرت فرمود این بعلت آن بود که غایت و خیر عثمان را بر او دم امام حسین
خواست باوند جدید بعد از آن بن زید را دید هر چند آخر همان را او مطلقه کرد چنانچه شنیدی حضرت امام حسین علیه السلام
خلاصه از این مقوله اسباب علالت نیز بسیار بنیابین اتفاق افتاده و ماده فساد استعدادی کامل هم برسانید
تا آنکه چون فرصت یافت کرد آنچه کرد و سابقا نقل کردیم که بعد از وقوع قضیه شهادت سید الشهدا علیه السلام
نهایت انکار داشت و غیرت فاسد کردن امر برین پیدا مد بشام و آن لعین او را در خلوت برده وصیت نامه که بدین
بیدوش نوشته بود اظهار نمود و مضمون وصیت نیز مذکور شد پس از اینها همه مظنه قوی بلکه یقین حاصل
که مقصود اصلی ایشان نظر به عدالت کلیه و شخصیه برهم زدن دین و تضییع شریعت سید المرسلین و دین و اهل حق
طریقت ابا و اجداد و خون خواهی کشتگان خود که در دست پیغمبر و امیر المؤمنین گشته شده بودند چنانچه از
اشعار مشهوره آن ملعون است شعر لیت آشیای می بید شهید و جریح آخر حج من وقع الأسیر تا آخر آنچه گفته و
انشاء الله بعد از این و دفعایع رسیدن اهل بیت هشتم مذکور خواهد کرد پس بقیه هر قسمی از اقسام که پیشتر شد
ایشان را در کشتن امام حسین علیه السلام کوفته می کردند چنانچه امام حسن را با اینکه مصالحه کرده و سازش نمود و عزت اختیار
فرمود آخر الامر او را نیز حیف شهید نمودند و همه شیعیان و دوستان امیر المؤمنین را از جرهای کوفه کون هلا
کردند اینقدر بود که هرگاه با نظری که معاویه معمول میداشت از نماشاه و حسن سلوک بحسب ظاهر با چند نفر مخصوص
و سایر اعمال و افعال نتیجه را فرمودی برده میکرد و علانیه بجای می آورد باز حکم بقتل اهل بیت و فساد حال
عصب و ظلم و جور و جفای ایشان با اهل بیت از اغلب فاس می شد بلکه باعتبار آن ترورات و تدبیرات که در مدت
خلافت خود که از بیست سال تجاوز نمود از اوصاف و صفات بود که مذکور شد حدی ایشان را بر باطل و اهل بیت را
بر حق میدانست چنانچه در کشتن امام حسن و سایر مسلمانان اغلب مرد را اعتقاد آن بود که معاویه را تقصیری بود
و از او فاشی نشد بلکه را ضو بان نیز نموده پس اگر امام حسین را نیز ظاهر به نسبت پدر علی الظاهر در احترام و استرخاص
خاطر او میگوشتید و در باطن نیز هر باطوری که هلاک می نمود بر دست کسی بگر مردم آن حرمت ظاهر را دیده و این چنان
باطنی را ندیدند و از این جهت باور نمودی که این مفاسد از ایشان فاشی شده و حال آنکه عمده اسباب طعن و لعن و تهمت
که حال بر ایشان وارد آمد که از جواب و توجیه آن اهل سنه عاجزند همین یک مقدمه است که مصیبت اینجناب
اهل بیت باشد و اساس طعن و تباغی که بر ایشان از بدو امر عصب خلافت تا حال سناد داده شود همه آنها را
انکار نمایند و عدالتان و مستحیل داشتن بر ایشان نهایت صعوبت و اشکال است خصوصاً در این زمان که مدتی
گذشته با آنکه توجیهی بر عزم فاسد و بجهت آن کنند مثل آنکه خلافت و امامت با جماع یا شور و رضا باید ثابت
نشود یا آنکه تنبیه کردن و ای یا امام کسی که سرکشی کند ضرر ندارد بلکه لازم است یا آنکه خطای و اشتباهی کرد
حکم واجتها و از امام صادر شود عیب ندارد فاصل کلام در هر یک از سایر مطالع و شایع اعمال که بر ایشان وارد
اوردند یا انکار نمایند یا ازان مقوله سخنان ناموجه در جواب گویند که بر خود و عامه فاس مشتبه کنند فاما

مقدمه شهادت سید الشهدا واسپر کردن اهل بیت و شهر شهر گردانیدن نه بحال انکار است و نه قابل توجه و عدل و ناموت و خوا
وجه خوش آمد مؤلف را از سخن که یکی از اعظم عصر یکی از فواصی است گفت در وقتی که آن شخص ناصبی در مقام طعن بر
مذکور ساخت که من طایفه بی عقل تر و احمق تر از این رؤا فاضل نمیدانم بعلمت آنکه از ابتداء خلقت دم فانیان قدر
خالق خدا انشرف و وضعی و اعلی و ادنی مرده و کشته شده و بی پیغمبران و دوستان کامل خدا در راه خدا از امت غیر
امت خود زجرها کشید و بدام بلاها و مخنتهای کونا کون افتادند و بعد از هلاک شدن ایشان یکروز یا دو روز یا
ده روز بیشتر یا کمتر تفریه داری نموده و بعد بفر خود افتادند و اثری از عم و غصه در بازماندگان ایشان و عیبت
یا شاگرد یا اولاد یا اقربای آن باقی نماند بلکه در صبر کردن و حوصله نمودن شواهد نقلیه در این باب و تحمل نمودن
غیر محصور است و چگونه چنان نباشد و حال آنکه مرتبه رضا و تسلیم حاصل نشود مگر بان و از آن گذشته این
و جفا و ظلم و ریج بیدن فانی ایشان رسید نه بروح مجرد و نفس باقی ایشان بلکه ترقیات و تجلیات و درجات و
مناصب عالی به بجهت نفوس و ارواح ایشان حاصل گردید و این جماعت خفیف العقل حال مراد و دوست سا
میباشد که هر ساله در ده و ماه آن دیوانه میشود خصوصاً در روزان و ماهی و هوای و غلغلله در عالم می نماند
و همه مردم را مشغول الحال مینمایند اگر چه این بزرگوار است و از عیسی بن مریم بهتر نیست از محیی قمر نیست
و هکذا دیگر این همه ضرب کشیدن و خسارت و ملالت بخود و خلق دادن و دلیل قویست بر حقیقت عقول ایشان پس آن
شخص بزدل در جواب گفت که بل اصرار کردن مشیعه و تفریه داری بجهت آنست که هر ساله بحشم شما حاضر کنند تا آنکه
چون سایر مطاعن و مشایع الحمال سایر خلفاء جویدانکار طفره زنند و الحق آن تنگی شده از برای ایشان که هیچ
چاره از آن نتوانند کرد و بعد از آن متمسک نمیتوانند گشت پس آن مصیبتی که لا محاله با انتخاب بایست برسد
در حال پرسید بطریق اختیاری نموده اند که مظلومته و حقیقت ایشان و بطلان طریقه دشمنان و بی دینی بلکه
که فریدم ایشان را بر ظاهر بناخته باشند که آنچه سالها معاویه کوههای مکر و دریاها و حله صرف تا سپس
تشییدان نموده بود چنانچه مذکور شد که در آخر دینی شد ثابت و مستحکم که اهل صلاح و مقدسین و زهاد و عباد
و کسانی که دینی اهل سلوک و ترک دنیا بودند بدان معتقد شدند بودند و بالمره باطل حق محض و حق باطل صرف
گردیده بود و اگر ده سال دیگر میکندشت و امام حسین هم باطل طبیعی یا بمثل سایر وضعیاتی که باقی ائمه بدان از
دنیا رفتند گذشته بود دیگر کسی را ممکن بود که بطلان دین و اثبات بنی امیه را ظاهر کند و کسانی که نطفه ایشان
بر عدل و ثواب المؤمنین بسته شده بودند و از پدر و مادر و معلم و رفیق و غیره از بد و تمیز او و ادان او حسن و قبح اشیا
بر استماع مطلق و قیام و احادیث مجبوله و دلائل و مذمت اهل بیت پیغمبر نموده بود و این عقیده چون بدیهیات و
در ذهن او راسخ و در عقیده او مستحکم گردید بود از چنین اعتقادی بر گردانند بخداوند و احوال جلال و جلال
که اگر محمد بن عبدالله دیگری از نومبعوث پیش از آن خلق را امکان نداشت که از راه تواند برگردانید چنانچه امام
حسین که از کشت و پوست و استخوان او میشد شده بود و پاره تن او بود و فرموده بود که شجاعت وجود و سخاوت
خود را بحسین میراث دادم و فرموده بود که حسین از منست و من از حسینم مع هذا نتوانست هیچ طریقی کسی از ایشان را
بر گرداند و بهدایت او و معنی باین راه گشته شدن و این قسم مصائب و احوال عظیمه را که کوهها از استماع آن
اب شود بجان و عیال و اولاد خود خریدن و بی الحقیقه نظیر انسانه که کس نتواند شنیدنش یارب ارحم

بیت چه آمد ز دیدنش بحق خدا و رسول بر او که او را استعداد چنین مرتبه داد و لایق چنین درجه فرمود و بحق او بر خدا و بر
 همه امت پیغمبر خاتم الزمان که از حق هر پیغمبری بالاتر است قسم است که اگر این شهادت را اختیار نمودی باین وضع بنا نمودی
 بلکه هزار سال قبل ازین اثری از آثار اسلام باقی نمانده و احدی نمانده بود که خدا را شناسد چه جای آنکه پیغمبر را در جای
 حق شناسد و وصی و زایا وصی و زایا آنکه امروز بداند که حجه خدا بر خلق کیست و با وجود آنکه باین وضع بی برقی
 گریخت که یهود و نصاری و منور و کل اهل ملل در طعن و لعن و تشنیع و ملاست این سلسله متفقند و چنانچه مذکور
 شد چنان ننکی شده است که از زیران بد و نتوانند دست مع ذلک نظر بلکه از صد هزار دیکت نفر هدایت نیامند و مبتد
 کشند و این اساس لعن و وضع اخبار تا هفتاد و سال طول کشید و روز عاشورا روز عید و مبارکباد و شادی خود را بر
 دادند و اینها بستند و شادیها نمودند و بعد از آن نیز گفتار نموده نسبت با اولادان بنو کوار چه جورها و چنانها کرده
 و هر یک از هر چه چنان شدند و از الام و مضایب چندان کشیدند که بتقریر راست نباید چنانچه بعد از شهادت
 سید الشهدا دست جزات بر همه کس کشودند و بعد از آنکه بر دم بچیان و بدین زاده باره ان مظلوم ز پیش روی خود
 کشیدند از هیچ امری قبیح و فعلی شنیع ننیدند و کشیدند چنانچه این زیاد و حرام زاده چندان از خواص امیر المؤمنین چون
 ثمار و رشید مجری و دیگران را نیز جرحهای کونا کون شهید کرد و حجاج و ابی عرقان مسلط نمود تا آنکه الا از شیعیان
 و غیر شیعیان را بقتل رسانید و از خواص اصحاب امیر المؤمنین کبیر بن زیاد و سعید بن جبیر و قیس غلام امیر المؤمنین را و
 بچی بن ام الطویل و غیر ایشانرا کشت و بعد از آن بنید پسر امام بن العابدین را شهید کردند و در کاشه کوفه عزبان برد
 کشیدند و پوسی از اندرون شکم او بر روی آمد که عورتین او را پوشانید و چهار سال بدین نسبتان بنو کوار برهنه
 بر دار بود و کسی را یا زانو بود که بر او کره کند و زوجه او را بهمین علت چندان زدند که مرده و از پای غسل و بی کفن بود
 از بله انداختند و آن قدر بدن زنده بر روی دار ماند که فاضله در شکم او جای گرفت و از بعد از چهار سال او را شش
 و بر باد دادند تا اکثر او را بچی پسر زید را با جمیع اموالین کشتند و جسد او را برداشته کشیدند و بعد از آن سوراخ کردند
 و مدت هفتاد و سال امیر المؤمنین را با حسن بن برضی خالعهن میگردند و بهمین نسبت قباح و شناعة ظلم کردن بال
 محمل تند و بیج بر خواسته شده تا آنکه نوبت به بنی عباس رسید و آنها نیز صد خانه بر سر بنی امیه زدند چه شالوده و
 اساس عمارات بغداد را منصوص و اینقی بر اولاد فاطمه قرار داده شصت نفر و صد نفر بیشتر و کمتر یکصد نفر و بن
 و ملعون متوکل با قبر سید الشهدا عذاب و زنجیر و اب بر قبران بنو کوار بست و هر کس بنو کواران حضرت مروت را کشت
 چنانچه انشاء الله العزیز اغلب این مطالب هر یک در جای خود مذکور خواهد بود و مشهور است که در شانام
 ایام بنی امیه لعن امیر المؤمنین شیع و انتشاری داشت کسی در جای پایمه شعل شاعی وقت اتفاق افتاد و بعد
 آنکه رفت بنهادن آمد که لعن را بکار برده دو همان موضع ایستاد و لعن بسیار کرد و ناسزای بسیاری گفت مردم
 چون مطلع شدند در آن موضع مسجدی ساختند و آن مسجد را مسجد الذکر نام نهادند پس این قلیل نام تشیع و اش
 اسلام که باقی مانده و برخلاف متوقع ایشان که در نظر داشتند که بآل امیه شعا بر اسلام نموده اثری از آن باقی
 نماند فی الجمله اثری از ایشان باقی است نیست مگر از اثر شهادت جناب سید الشهدا علیه من الصلوة اکملها
 پس هزار جان بفدای چنین بنو کوار که چنان خود را فدای امت نموده زحمت خود و اهل بیت خود را بجهت اساحت
 و دفاع و نجات ایشان ترجیح داد و در راه دوسی خدا و هدایت بندگانش سر داده و بندگی نهاد و پس چیت نیاید ترا

که اذعان تشیع و دوستی کنی و در مصیبت آن از دو دانه اشک شود کند بد خود داری تمامی و این عده مصالح و حکمتها
 و از جمله مصلحتها آنکه در احادیث معتبر وارد شده که حسین را در عهده و مرتبه نزد خدا بود که بان نرسید مگر بشهادت
 و اگر هیچ سببی و مصلحتی نبود مگر همینکه هر ساله جمیع کثیری و جمیع غیری که عدو ایشان را خدا لعن میزند از برکت عز
 داری و کوبه و زاری کردن و زیارت آن معصوم را بجای آوردن و گریان شدن و گریانیدن و شعر گفتن و خود را شبیه
 کنندگان کردن مستوجب بهشت خواهد شد و دست شفاعت ایشان بدان هر کس خواهد رسید همین نفی عجم و
 مصلحتی عظیم خواهد بود ولیکن العاقل بکفایت اشاره نظم اندرین مآثر ملائک و مبدء بگریسته جن و انس و علوی
 سفلی غم بگریسته کوی ز غار غنچه و سدره دانا و دایه زبای عرش نالان کشته و لوح و قلم بگریسته مهر عالمنا بایست
 حکم نالیده زار پیر کور و نازمان با پشت خم بگریسته زین عزای رضای خواسته رکن و مقام ناله کرده و فرم
 المحرم بگریسته حور و عین هر رضای فاطمه در باغ خلد بر شهید کربلا با صد آلم بگریسته و چون این مطلب محقق
 که آن حضرت در روز قیامت مکلف باین شهادت بود و دانسته محفل این مصیبتها شدن پس بجای آن که بعضی عوام
 و عوام الناس میکنند منافع و ساقطست مثل آنکه امام حسین دوست خدا و حجت بر خلق بود و برید یا این زیاده
 عمر سعد یا شمر دشمن خدا بودند و خدا دوست خود را چگونه در دست دشمن خود باین مسمم مبتلا کردند و او را
 سار و بروی و مهر بخت را شخصی بر شیخ ابوالقاسم بن روح که از جمله ثواب حضرت صاحب الامر بوده و در غیبت صغری
 نمود و خلاصه جواب آن شیخ بزرگوار اینست که چون خدا تعالی مرد را با اختیار تکلیف نموده و از بابت لطف پنهان
 از جنس ایشان فرستاده که در حال چون ایشان باشند نان و آب بخورند و رخت بپوشند و زاده روند و با ایشان معاشرت
 کنند و باین علت بود که میکشند شما مثل ما شد و بر قوی بر مانند و دید اطاعت میکنید تا جا و محضر چند بایشان داد
 از طوفان و غرق و بر و سلام شدن آتش و شتر و در و درون آن سنگ خار و شکافتن دریا و جوشیدن چشمها و احیای
 و از معاشدن آن و مرده زنده کردن و کور و پس شفا دادن و شوق قمر و سخن گفتن حیوانات و با وجود اینها در غلای خا
 میشدند ایشان را خدا میدانستند و مرتبه صبر و امتحان ایشان معلوم نشدی پس ایشان را در بعضی احوال غالب
 کرد و در بعضی احوال مغلوب تا آنکه در حال غلبه شاگردان و در رضد آن صابر باشند و در حالت تقوی متواضع
 باشند و تکرر نورزند و خدای خود را اطاعت کنند و اتمام حجه بر همه مکن شده باشد و از جمله حکمتها و دشواریات آن
 است که تا این عمل اتفاق نیفتاد و مرتبه صبر و تسلیم آن بزرگوار ظاهر نشدی و هر گاه تفصیل ایشان بر جمیع انبیاء و
 دعوائی بودی خالی از یکنه و برهان و الله اعلم بالصواب اما کیفیت احوال اینجناب بعد از وفات معاویه تا روز
 از مدینه متحرک گردیدند پس بدینگونه روایت شده است که چون وفات نمود برید بر سر خلافت قریه گرفت و را
 بن الحکم را مغرول نموده و ولید پسر عمر خود را حاکم مباحث منشور و ایالت و روانه و در آن قید نمود که از اهل مدینه
 بیعت مرا بیکر مخصوص از چهار نفر این زبیر و ابن عمر و عبدالرحمن ابن ابوبکر و حسین بن علی و هر کس بیعت نکند من نبوی
 یاسرهای ایشان را از دمن فرست چون نامه ولید رسید و بروی مضمون نامه مطلع گردید گفت یا الله و یا الله و یا الله
 مرا با سپر فاطمه چکار و مردان را از بیم فتنه بتجهیل تمام طلب نموده با وی مشورت کرد و او را مبالغه نمود در احتیاط
 و گرفتن بیعت از ایشان و گفت اگر تخلف نمایند قتل برسان ایشان را علی الخصوص حسین و عبدالله بن زبیر که در فتنه
 ناخر این مذل و پیش از آنکه خبر ملک والی شام منتشر کرد و از آن دو نفر بیعت بیکر خلافت برید را مستحکم سازد پس

و در جهان
 مغلوب میشدند
 که اکثر فتنه
 غالب
 ۳

معاویه

فرستاد بطلب ایشان و ایشان دو مسجد بنا کردند و سخن بودند فرستاده گفت می‌شمار از اطلبیده در جواب گفتند خبر و که
از عتب می‌رسیم و چون فرستاده برگشت عبد الله از امام حسین پرسید که هیچ بافته کردید از برای چه ما را اطلبیده امام
فرمود بخوابید و می‌رسید که معاویه مرده چه من در خواب دیدم و پیش که منبری نگوشتار شده و آتش در سراسر آباد و
حال منجوامند بیعت از ما بکنند ایشان گفتند ما هرگز تن در ندادیم و نکنیم و از خانه خود بیرون نیائیم و نزد ولید هم نرویم
امام حسین فرمود من البته نزد او می‌روم و خلف و عدل منکم در این سخن بودند که رسول ولید دیگر باره رسید که این
انتظار شماست امام حسین بانگ برآورد که این همه تخیل از چیست اگر چه کسی نباید من تنهایی خواهم آمد فاصد
گشت و کیفیت را معروض دای ولید داشت مروان گفت ای ولید حسین غدر میکند و خواهد آمد ولید گفت خواهم
باش حسین غدار نیست نظم کرمی بر صفت آدمیست اوست که سر تا قدمش می‌دهیست فاج و فاجر سر او قتل
افسرد ز فرق فلک بر تراست پس امام حسین بعد از مراجعت رسول منوجه خانه شد و سی کس از موالی و کسان
خود را مسلح و مکمل نمود با خود بدارالاماره آورد و بر در سراسر ولید ایشان را نشاند و گفت من می‌روم اگر صدای بلند
نشد شما نیز دست از پا خطا نکنید که من خود را بنما می‌رسانم و اگر صدای نزار و غوغا بلند شد بی‌خاشی و دایند
بر شما دوش نشود که قصد قتل من دارند هیچکس از ادبیت مرسانید پس آن حضرت با عصای رسول خدا روان شد
و داخل خانه ولید گردید و دید که ولید با مروان در یکجا نشسته اند و چون آن امام غایم مقام داخل آن مجلس شد و از
واختران نموده و در مقام رفیع خود نشاند و چون از ام گرفتند نگاه سوال نمود که باعث مراجعت من چه بود ولید
حال را بموقع عرض رسانید آن حضرت فرمود مناسب نیست چون من کسی تنهایی بیعت کند و تو هم را ضعیف بدان
فرز چون این خبر فاش شود و اهل مدینه جمع شوند آنچه صلاح و صواب باشد بعمل خواهند آمد ولید گفت یا ابا عبد الله
سخن سخفه گفتی و او را مخص نمود مروان گفت ای میرد ستانوی باز مدار که دیگر بر او قار نشوی و از احبش کن
تا بیعت کند و اگر امتناع نماید بفرمای تا سرش برآوردند امام حسین در مروان از روی غضب تکریمت و فرمود
یا بنی الزنقاء اتقتلونی انت ام هو کران مر که این حرکت نسبت بمن در خاطر آورد پس روی ولید نموده فرمود سخن
اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکه ینافق الله و ینافق من یدر دست شراب خوار و فاسق و بنده
روزگار چگونه فرزند رسول پروردگار با چنین ملعونی بنده کرد از بیعت کند و من از عهد بزرگوار خود شنیدم که
فرمود خلافت برای ابوسفیان حرامست فردا که مجلس منعقد شود از اهل اسلام آنچه گفتی باشد بگویم و به بیم
که سزاوار خلافت نیست چون از آنحضرت بلند شد غلامان آنجناب را ده کردند که داخل خانه شوند آنحضرت نفس
این معنی را نموده بتجهیل درآمد و ایشان را از دخول مانع شد بمثل شریعت خود شتافت مروان گفت سخن من عمل نکرد
و حسین را از دست دادی و دیگر حکم تو بر روی جاری نشود ولید گفت و یحیی ای مروان مرا بکشتن حسین تحریر میکنی
والله که اگر شرق و غرب عالم بمن دهند من در خون و سعی نکم فردای قیامت ترا روی اعمال فانی و حسین از حستان
خالی خواهد بود و از نظر رحمت الهی و بعد از عجم و عقاب الیم معذب و مظلوم خواهد بود و نظم و روزگار کشنده
فرزند مصطفی بی شبهه لا یودر کات حجم است پس کوردل کسی که کند قصد سروری کون و جیم و سید و اولاد
اوست مروان چون این سخنان را شنید ساکت شد پس ولید کس بطلب این زهر فرستاد و او فرار نمود و اندام
متعارف بمکه رفت ولید کس بطلب این زهر فرستاد و او راه متعارف رفتند و او را ندیدند و مراجعت نمودند پس

ولید نامه بنزد نوشت و کیفیت احوال و معاش و ساینده جواب نوشت که دست از این زبرداری هر کجا خواهد بود که در
کجا باشد اثر خط ما بوی خواهد رسید و سر حسین را مصوب جواب نامه فرست چون ولید بر مضمون نامه مطلع شد
بسیار متاثر و غمگین گردید و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم اگر یزید تمام بیج مسکون و این دهد من در خون
رسول خدا شرکت نکنم و از هر مرتبه ضرری که از یزید بمن برسد باک ندارم پس ولید نامه بنزد اباعمری نزدان حضرت فرست
و پیغام داد که من در کجا خودی سرگردانم زمان زمان نوشته این بدیخت میرسد و پیغام قتل ترا میفرماید بحال خویش
فرمانده و پشیمانم و برون شدن از کار خود میبندانم پس امام حسین بنم رخصت از حد بزرگوار خود روانه جنبه
مطهره انجذاب گردید و چون نزدیک خیمه می رسید نویدی از قهر منور انجذاب ظاهر شدن حضرت مراجعت فرمود
شعر از دی که بهر دفاع بنی حسین شده اند لیب کاشن خیمه پیران ظاهر شدی بخلق اگر کوبه بشول دادی بیک
اشک بنای جهانیان و شب و بکر بر سر قمر خیز کاینات آمد و در بران ایستاد و بکر به گفت السلام علیک یا رسول
انا الحسن بن فاطمه فرحک و بن فرحک و سبطک الذی خلقتونی فی امتک نظر من حسین در اغوش پرورید
تو منم که بودی من روشن دیدی تو منم حسین تو کرا طاعتی شه لولاک هزار مرتبه فرموده جعلت فداک حسین
که برای حصول مطلب من شدی برو ز تماشای عیسی سرکین بان رسید که آواره آمدید به شوم بدشت کوفه کربلا
اهل کینه شوم شود بریده و من منصب زیارت تو کجاست با من دلخسته ناب فرقت تو ترا چگونه بشهر مدینه بگذارم
چگونه بدو سوی اهل کینه روانم من ستم زده از دوست چه خاره کنم بمرقد که در بغداد بن نظاره کنم تو ای سول من غمگین
من بودی شکیلا متیدوار من بودی یا رسول الله کواه باش که حرمت ترا نگاه نداشتند و مرا باری نکردند و از هر
حرم تو محروم ساختند این بچل بود از نیوفای جفاکاران امت که گفتم بتو چون با تو ملاقات کنم صورت و قاب را بتفصیل
عرض کنم پس بسیار گریست و بعد از آن مشغول نماز شد تا طلوع صبح انگاه بخانه مراجعت فرمود و شب و بکر نیز رفت چند
و کت نماز کرد و بسیار گریست و دست مناجات بدرگاه فاضل الحاجات دراز نمود و گفت خداوند این قبر پیوسته و من
نیز فرزند اویم و مرا امری نئی داده و میدانی که من دوستم دارم بنیکی را و بدو ام میگویم و دشمن میدارم بدیعی را و از آن نهی
مینمایم و از تو سوال میکنم یا ذا الجلال و الاکرام بحق این قبر صاحب قبر که لختی از برای من آنچه رضای تو و سولی
تو دوان باشد پس بسیار تصریح و زاری نمود و سر مبارک را بر صریح عرش بنیان انجذاب گذاشت و بجواب منت نگاه میداد
که حد بن کوارش با جوی از ملائکه ظاهر شدند و امام حسین را آن حضرت در بر کشید و برادر بر سینه بی کینه خود
چسباند و میان چشمان او را بوسید و فرمود ای حسین شهید من ای حبیب من ای نوکل کلزار من ای نازنه نهال
طرف جویبار من ای اسب غم و محنت ای قافله سالاران کادوان مصیبت ای وفا کننده بعد الهی ای شفاعت کننده ما
نامه ای دهانند امت از عذاب بدی ای سائنده دوستان به نغم سرمدی ای شمع شبستان شهادت انجینه
گلستان سعادت ای سرور سینه حبه گران کشیده و ای نور دیده پدر حوضان رسید ای مهم دل فاد و فراق دیده و
ای دوی دود برادر از غم فاد رسید و فاد باشد که ترابالب تشنه در زمین مانده سران تن جدا کنند و در خون خود
دست و پا زنی و ایشان که این عمل کنند باز امید شفاعت از من داشته باشند و خاصا که شفاعت من بایشان رسد
ای حسین اینک باید دعا در و برادر تو با مصائب بسیار بترتو آمد ایهم و همی بیدار تو اشتیاق بسیار دارم
بکر به کت که اینور هرودیده من حسین بکسر و در جفا کشیده من تمام اهل موات و عاالمکوت ستاده اند بر آمد

پدر

پراز

پس جناب امام حسین چون بعلم امامت می دانست که بدان سفر می رود و اهل بیت او اسیر می شوند و اسباب ایشان
 بشارت خواهد رفت لهذا و ذایع امامت که از پیغمبران بیگانه بود و سبب و از حدش بیرونش و از او میرادش امام حسین
 با حضرت رسیده بود همگی آنها را با هم سلسله نوحه طاهره و رسول خدا و پیغمبر و تمام و فرمود که چون من شهید شوم اهل
 بدین مراجعت می بینند نمایند بفرزندم امام زین العابدین پس او که اوست وصی و جانشین من و اوست با و کاران اهل بیت
 رسالت و دختر صغیره داشت حضرت فاطمه نام که در آن وقت بیمار بود و تب شدیدی داشت آن را نیز با هم سلسله سپرد که تر
 او را نماید و او بسیار گریه و بی تاب و زاری می نمود و بدامن برادران و خواهران می ریخت و التماس برودن خود را نیز می کرد و آن
 حضرت قطرات اشک از دیدن ما جاری فرمود و می فرمود ای فرزندم غصه مخور که حوائج ترا پس شناری می کند و غم
 شفا خواهی یافت و غم از تو مراجعت می کنیم و تو ما را خواهی دید یا آنکه کسی را نمی بینیم که ترا نزد ما آورد و او را تسلی می داد
 و سفارش بلخی در باب و جوی و بر سناری و تسلی و آن او با هم سلسله می نمود ام سلسله گفت ای فرزند دل من را
 مسوزان بر رفتن باین سفر عراق و ما را بفرمانده و مصیبت خود مبتلا می کن که من از حد بند کوارت شنیدم که می فرمود
 یَقْتُلُ وَلَدِي الْحَسَنَ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فَإِنْ قَالَ لَهَا كَيْفَ تَزِيدُ حَسَنَ كُتِبَتْ مِثْلُ مَا تَزِيدُ مِنْ عِرَاقٍ وَ رَجَائِ كَمَا نَظَرْنَا
 که بلا گویند حضرت فرمود ای مادر من بر رفتن دارم و میدانم که کشته خواهم شد و خاره ندارم و لابد باید این مصیبت
 مرا برسد و بخدا قسم که میدانم آن موضوعی که کشته خواهم شد و دان و میدانم که کسی مرا خواهد کشت و میشناسم آن بقعه
 که مراد آن دهن منم ایند وجه کسان از اهل بیت و خویشان و شیعیان من کشته میشوند و اگر نخواهی ای مادر انجام داد
 تو بنمایم پس آن حضرت اشاره به سمت کربلا فرمود و پشیمان گشت شد و زمین کربلا بلند شد تا آنکه ام سلسله او را دید پس
 نشان داد حضرت با دغای نهادن نفس خود و نفس برادران و فرزندان و خویشان خود را بر روی زمین و جای نزول
 لشکر و خیمه گاه و محل شهادت و مدفن خود را همگی با هم سلسله نمود و آن وقت ام سلسله صدای خود را بگریه بلند نمود
 و تسلیم امر بخدا نموده رضا بقضای الهی داد فرمود ای مادر چنان مقتدر شد و خدا تعالی از من خواسته و عجز مرا
 از ضیاع نموده از جانب خدا که ای حسین قد شاء الله ان یزالک مظلوما و عدوا و انا چنان مشتاق و قرار گرفته که
 ترا کشته شده و سر بریده و بظلم و جور و جفا به بلند و قد شاء الله ان یزالک مظلوما و عدوا و انا چنان مشتاق و قرار گرفته که
 مَدَّ بَوَّحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقْتَدِرِينَ وَهُمْ كَيْتَبُ عِشْوَنَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُقْتَسِمًا بِغِيٍّ جِدَمَ فَرَمُودَ اِي فَرَزَنْدَ دَ لَسَند
 خدا تعالی چنان خواسته که اهل حرم و زنان و اطفال کوچک و دختران تو و پدر و اسیر و و قد غل و بخر باشند
 و باین ترا بفرستد و باقی ایا راه پاره در خاک و خون خود غلطیده بر بلند و هر قدر استغاثه کند کسی نباشد که ایشان
 اغاثت کند و یاری خواهند و کسی ایشان را یاری نکند پس ام سلسله گفت ای فرزندم حذر برو کوارت نبسته تری
 از این زمین پس سپرده که عدو شیشه ضبط نموده حضرت فرمود ای و الله کشته خواهم هم همین نسبت که گفت و اگر عراق
 هم مرا خواهد کشت و از من دست بردارند و چیزی که خدا مقتدر خود مخالفت نخواهد کرد پس آن حضرت دست خود را
 بدان نمود بجانب کربلا و معینان آن حال برداشت و عدو شیشه کرد و او با هم سلسله و فرمود این دو شیشه را به یاری
 هم بکنار زمین که دیدی هر دو شیشه خون شده اند و از شیشه ها خون می جوشد و بیرون می ریزد بدان که من کشته
 شده ام پس فاطمه برادران و عموها و خواهران خود را و ذاع می نمود و بدانان پدر او پخته بود و بشدت میگریست و از کربلا می فرمود
 و زنان اهل بیت همگی یکی به در آمدند و زنان بنویسم همگی جمع شدند و خانه آن حضرت و میگریستند و فرمودند

میگردند و در عاوسینهای خود را میفرستند و در مغارتان جان جهان اشک خونین اندیدند و از آن میساختند
 آن حضرت نیز بگریست و ایشانرا تسلی میداد و قسم میداد بر صبر کردن و بی ثواب نمودن ایشان عرض کردند که چگونه بیایی
 نکنیم و گریبان صبر را چاک نزنیم و حال آنکه امروز از برای ما مثل یوسف است که حدیث رسول خدا از دنیا رفت چه تو با ما
 ال عبا بودی و چون حدیث رفت دل خود را بچهار نفر خوش کرده بودیم و چون ما درت از دنیا رفت دل خود را بسبب رفتن
 خوش کرده بودیم و بعد از رفتن بدوت از دنیا رفتاد و برادر که کوشا در عرش برین و بیخانه رسول امین بودند خوشنود
 بودیم و بعد از آنکه برادرت از دنیا رفت قیاد کارال عبا بودی و هر وقت بهانه دیدن پیغمبر را میریت از آن حیا
 نفر میکردیم ترا امید میدیم و دل خود را تسلی میدادیم و تو بزرگ ما بودی و سالیانه تو با بر سر ما بود از هیچ حد
 و نازله مارا بر داند حال که تو بروی و غمناکم داد این سفر چه بر سر تو خواهد آمد و از این سفر بوی خرمی شوی
 و غایت خوبی بدان مشاهده میکنیم و ماهی به بیم و دلیل و خوار خواهیم شد پس چگونه صبر کنیم و بچه و خوشی ایام
 بکرم نظم دل پیوند گمان برداشتن اسان بود لیکن از پیوند جان خود بریدن مشکلت و بیگانه خود را برینا
 انحضرت انداخته و در کتاب و مایوسیدند و صورت خود را بر قدم آن حضرت میمالیدند و مثل باران بهار اشک می
 باریدند و گویان زبان حال هر یک بدینمقال شمر بود نظم بگذار تا بگرییم چون بر در بهاران کنسنت ناله خیزد
 روز و دایع یاران با سائبان بگویند احوال انجشم تا بر شتر بنهند و محل برود یاران و فاطمه بیشتر بر قری میگرد و
 گویان زبان حال با سائبان باین مضمون خطاب میخورد نظم شتر با نامبندار و در محل مرابادی چنین میسندد
 حبیبی راحل و القلب هایم و روحی ذاهب و الذمع سایل می شاید کون با سبزیست که شد راه ان سر شک
 بیدلان کل نه پای رفتن نه پای ماندن مبادا کار کس را بگونه مشکل تن از هر اهل و مانند محروم ولی
 جان مودع منزل بمنزل پس انحضرت بسیار گریست و ایشان را و دایع فرمود و تسلی میداد و میگفت من لابد و ناچار از این
 مسافرت با عرض عراق نادان جا آنچه مقتدر شد و غذای من از برای من خواسته بشود پس یکی از عثمای انحضرت عرض
 کرد که در انوقت نوحه جنتیانرا شنیدیم که بر توفعه میگردند و میگفتند شعر مضاف شهید الطیف بنیال فله
 اذک دفاتر السلیین نذکت یعنی مصیبت شهید کربلا انال هاشم مسلمانانرا دلیل کرد و درین اسلام خوار گردید پس
 انان بنی هاشم بایکدیگر هم اواز شد نوحه میداد بر امام حسین گریه کردند گویا میباشند که در صحرای کربلا در وقت
 که او را با جمیع یاران و عواداران بر خاک هلاک اندازند و زنان و اهل بیت او را اسیر کنند و ایشان بدود خود گرفتار با
 کسی نخواهد بود که بران بدنهای پاره پاره نوحه کند و تقریبه ایشانرا بر پا دارد پس پیش انداختند و در همان روزی که
 حضرت پیرون آمدند مدینه انرا روز وفات و شهادت انحضرت فرمن نموده نوحه ها خواندند و مراسم تعزیت بر پا داشتند
 پس انحضرت با در کتاب سعادت گذارده سوار شدند و این ایه را خواندند فخرج منها خاتما یقربت قال رب یتجی
 القوم الظالمین چون از مدینه بهر فرشته انرا جان بستند با رحمت و غما بر ایشان شد اطلس سپهر نظام
 بود پوش اند که کشتن حال علی بدان سنک نمائند گزینت و لهای اغدار مانند چشم لاله نکردید خون چکان
 و شاه را هر گرفته روانه شدند و هر قدر یاران عرض کردند که چنانچه این نیران پراهم رفته ماهم را هر کج کنیم
 ما را تعاقب کنند فرمود لا والله لا انا و قد حق یقضی الله ما هو قاض و چون پیرون آمدند مدینه نوحه بسیاری از
 ملائکه مستومه نازل شدند یعنی علامت داد بر اسبان ابلق سوار و در دست ایشان بود حرهای و دشمنان که

تجها

بفرمودن سپید و در شب ناز و از اسمان نازل می نمودن را بر کرده بودند و در برابران حضرت صفت کشیدند و سلام کردند و گفتند
يَا هُوَ عَلَى خَلْقِهِ بَدَّجِدٍ وَابْتَدَأَ خَلْقَهُ إِنَّ اللَّهَ أَمَّا تَعْبَدُكَ بِنِزَافٍ مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَّا تَعْبُدُكَ بِعَنَى أَيْ حِجَّتِ خَدَا بِخَلْقِهِ
آن بعد پدید و برادر خود ما همان سال که ایم که خدا بی تعالی ما را با ما بدید تو جز ستاد و در موانع بسیار و ما او را امدا و نمودیم
و عبا بر کنار و مشرکان فتح و نصرت بجهت اخلاص شد حال نیز با مداد تو فرستاد ما را از امر و در وعده نگاه و شما در زمین کریم
و بدان جا که کشته و در فن خواهم شد و قتی که با تو زمین رسیدیم بیاید از تو من عرض کردیم حال خدمت عبا رجوع نفرمود
عرض زاده اگر دشمنی داشته باشی که از آن بترسی و مقرر فرما تا در دو کاب تو باشیم و تو اضاقت کنیم فرمود نه والله کسی را
بر من دست نخواهد بود تا بان سرزمین بر من و هیچ مکر و هی نا انجا بر من برسد پس ایشان منخص شد بر کشند با ستمار
جمع از جنیان نیز که بر دست پدرش امیر المؤمنین مسلمان شد بودند آمدند و عرض کردند ای سید و اقای ما شیخ
و یاری کنندگان تو ایم ما را خدمت رجوع نفرما اگر بفرمائی تو در زمین جا که بوده دشمنان تو داد و هر جا باشند ملائکه
کنیم کفایت خواهیم کرد آنحضرت ایشان را دعا کرد و فرمود قرآن خوانده اید قرآنی که خدا بی تعالی بر عباد رسول خدا نازل
کرده میفرماید اِنَّهَا تَكُونُ اَبْدَرُكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشْتَدَّةٍ وَغَايَ دَبَّرَ فَرَمُودَهُ لَبَرَأَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ اِلَى
مضاجعهم و هرگاه در این جایگاه خدایچه چیز امتحان خواهد کرد این خلق کراهت اعتقاد را و چگونه ابتلای الهی
بر من و بانه ایشان جلوه خواهد کرد و یک دوزان قبر من خواهد خوابید که ما و ای شیعیان و محل آمد و شد و سقا
من خواهد بود و پناهی از برای ایشان خواهد بود در دنیا و آخرت و از روی که خدا بی تعالی زمین را بر من نموده این زمین را
بر کنین و بر همه زمینها شرافت داده و لیکن شما در آخر وقت هم محرم بنیاید و همان زمین در عالمی که مرا کشته شد
یافت و دیگر بعد از کشتن من کسی از اهل بیت و برادران را نخواهد دید و همه کشته شد باشند و سر را بر نیزه کرده
بجهت من بد خواهند بود جنیان عرض کردند یا حبیب الله و ابن حبیب اگر نه اینست که مخالفت از فرموده تو نمیتوانیم
و ما مویدیم با مثال امر تو و طلعت تو هرینه بدون آن و در خصت تو حالا ایشان را یکجمله از من و فرستادی
دادیم که تو منعش شوی و اسیر من سازند آن حضرت فرمود و الله ما ان شما تو انانیت بر من قتل و احوال ایشان و هرگاه
خواهم بیات طرفه العین همه زمین را از لوث معاندین پاک کنیم اما چون مصلحت بجای معصیت الهی مقتضایست
که نجات و ملائکه سدکان خدا ندوی اختیار و انعام حقه بوده باشد نه بر زور و قوه و با این جهت مقتضی شد و با این
این امر اتقان بیفتد پس ایشان منخص شدند و رفتند بمنزلهای خود و آنحضرت و معصی که معطله و معاندان کردند الا لئلا
عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مَجْلَسٌ وَیَوْمَ دُرُودِ الْجَنَابِ بِمَكَّةَ وَفَقَائِهِ كَ أَنْ نَارِجَ لِقَائِهِ لِقَائِهِ وَنَزَلَ مَكَّةَ
بیرون آمد و در این مجلس فک شود و قصه بر غصه شهادت بن عم ان امام جلیل مسلم بن عقیل علیه من الله افضل النکاح
و السلام و التخیل و بعضی دیگر از اصحابان حضرت علی
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الدُّنْيَا جَنَّةً لِأَعْدَائِهِ وَجَنَّةً لِأَحِبَّائِهِ وَجَعَلَ الْآلَاءَ بِأَتْبَاعِهِ ثُمَّ بَلَّوْا نَارَهُ ثُمَّ بِالْأَمَلِ فَلَا مَنَافِي
و تعابیت محبته و ولایه و الصلوة علی افضلهم من اهل بیت و انهم هم مراتب محمد الا محمد المحمود و الصواب و عقل و حجة
الشیهاب الثاقب و النور العارِب و الخیر بر الثاقب و غیر من الکتاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد و غیر الملائک
المخصوصین من الله بر اسق الوایب و انفس الرغائب المعصومین من الانطاس و العارِب و الزاویل و المذللین للذین یذلون
لهم عظام الرذائل و شدائد المصائب و من علیهم فی الالباب و کولیدج النواهب حتی یفوزوا بذلك باهل المقامات

١٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الكرامات قائم الملبس وانفس الطالب فاضروا البتران على باب بيت لبيك اذ يدانيه من غير اذن ملائكة الرحمن وهو في دار الالام
المنفى محمل عرقه ومقر عثرته ووجهه وجنين دجته ولم يزل يعلو رسل الله في حقته وفادوه كرها الى يوم القيمة المشومة التي
اجموا عليها لتعصن معتبره وتحرقوا آيات القرآن وبداوا احكام الايمان ويملكون في البني والعدوان وهدموا الكعبة وعبروا القفا
وخلطوا الحلال بالحرام واستنطقوا بالايمان والاسلام الى ان قتلوه في حال سجوده وطمعته من هوا غيب من طامير النافذة في
كفره وسجوده ثم مضوا الى بلاد الشبهة والبعث في قتل اولاد المصطفى وتبعية اصحاب الكساء وانما هم عن نعمة الارض و
السياسة وسجودهم وقيل بغيرها فنهضوا اليهم حتى لم يذكر منهم الا اسماء الامة مفرقة في اكارهم ورياءهم مشغرة في
سجودهم واجسادهم وقبورهم مولعة في ديارهم وفسادهم سبعة كما ماتهم بشيخا بنو العوامر على كليل الفسق من قديهم واجسادهم
وغبط الكفر من ايمانهم وحسن اعتقادهم فاتي ذرو اعظم من ذرهم ومصابهم واتي كناية اقبح من غصنهم واكتابهم فيا الخوا
المؤمنين خجوا ايا البكلو والمويل والابن على هذه المصيبة العظيمة التي اصاب بها الحسن بن علي امير المؤمنين واولاد
واقرباؤه المصطفون المنتسبون الى سيد العالمين فواجب على المؤمن بدعي الحق والولاء ولا ينوح على اولاد سيد الانبياء و
قوله سبعة النساء مائة من مصيبة في الانام تضعضعت لها بلاد الاسلام ففلحت لاجلها الوحوش والطيور فحشت
الوجوه ونشرت لاجلها الشعوب فنبوت عن اوطانهم قبلادهم تنوح عليهم في البراري وحوشها فكيف ولا تنكي السجون ليعسر
سجون الاعادي في الغل ونوشها بدور تاري نورها فتنشرت نحاسها ثرب الغل ونوشها بكر يداي عزيزان بر
عزبان چند که از غبار و طنه ای خود او اواره کرده و برایشان وحشیان خطر فرجه کوی میباشند و بسیار نجاست
از شیعیان امیر المؤمنین و دوستان ائمه طاهرين که چگونه در دعوی محبت و اخلاص ثابت و اسخ میباشند و حال اینکه در
نصورت از می کنند که شمیرهای دشمنان بدان ماههای شب چهارده آسمان رعد و جلال را بان بلندی که دارد
چگونه رسیده و نور صودت ایشان پنهان گردیده و محاسن و نیکیهای اندام ایشان منقرض شده و حال بیابانها را که باد
صبا بیدنهاي بر هت ایشان میباشید بجای نعل و ناب بودند از برای ایشان میاشیعة المختار و هو الموعود
الشهید و بالتبع الفریق خود و قوم و ابائ و العزاء فاته جلجل و املا غره من فید لای مصاب یدرف الشان ماء
و تقصو نفوس و تقش کبود لا عظم من هذا الصاب و خطبة عظیم علی اهل السما و شدید ای شیعیان پیغمبر خدا و
کبریایه هلا شدند امام شهید عز و اشک خدا و از دشمنان خود بجهنم و حکم بکریا طرف تغریه دارد و از
این مآثم که این مآثم بر کسبت مقام مصیبتها و جنبان حقیر دار برای کدام مصیبت اشک ریخته میشود و حکما
میباشد و جانها بلب میرسد که از این مصیبت عظیم تر باشد و حال اینکه امر این مصیبت بر ملائكة آسمانها بسیار
ناثیر کرده و خداوند آسمان و زمین را بخشم آورده مصائب که فی کل قلب مصیبة سیاهام لحيات القلوب تبید
و تلهیم هم و اگر ایا ربیة و الحزن حزن نامد و تنید چنان مصیبتی است که در مردی از برای ان مصیبت مصیبت
نازه که نیری چند از ان بجزر و عدول خام میکند و او را هلاک میکند و مراند و می اندوهی نانه ناری و دد و از هر
مصیبتی یعنی هم و مصیبتی نانه هم میرسد که از ان اندوه اول زیاد تر است و زیاد و نیز میشود نگاه الخیول الحاربات
تجیرا و تبتی علیه بعدد الك صبیح انسان بر بدن نازک لطیف ان بزرگوار را خندانده و نکر و عناد و بدن او را
بر هت و دران زمین کرم انداختند که با دنهاي صبا و دبو خاکها می بیابان را بر روی ان میباشید و ال رسول الله
یشرک الکلام و الی بن وید فی الحد و فتود و نلب و ام کلوم و خزان امیر المؤمنین و سایر اهل بیت پیغمبر با سر و کجا

برهنه و میان مردم شهر و مجلس مجلس بگردانند و بر روی شان لاغر سوار کنند ایشانرا و زنان بی بد و معلومند
 پس برده عزت و حریم سلطنت نشسته باشند و دُاسُ الْأُمَامِ السَّيْطَانِ رَاسُ الْأَبْلِ طَوْبَهُ عَلَى نَاسِ السَّيْئَانِ يَمِيدُ خَيْرِ
 زاده پنجم از زمان زابر سریره بسیار بلند می کرده باشند که بر سران نیز می شود و از این طرف بان طرف میگذرد و نیکه
 بِالْخَيْرِ زَانِ شِمَانَةَ بِهِ وَ سَوْدَاكَ وَ عَنَيْدُ وَ بُوْنِ بَيْنِ الْعَالِيَيْنِ مُصَقَّدًا وَ فِي قَدَمَيْهِ لِحْدٌ يَدْعُوهُ وَ حُرَامُ زَادَهُ بَرِيدُ
 کافر عید شمانت کند بان سرانام شهید و خوب خیزان بر لب دندان زنند و سول عید زنند و خوش حالی کند و امام زین
 بناروان بقیه اهل بیت طهارت را کند و در مجلس ان حرام زاده شهر بر بیارند و اهن عداها می مبارک او جا کرده باشند
 وَ تَقَبُّبُ مَا بَيْنَ الشَّيْءِ وَ قَلْبُهَا فَرِيحٌ وَ بِالْآخِرَانِ تَهْوِكُ قَوْلٌ وَ بِالْآخِرَانِ فِي الْقَلْبِ مُبْدِعٌ وَ سَبِيلُ سِرِّ الْأَهْمُومِ مُعْتَبِرٌ وَ
 زینب خاتون و میان زنان نادل مجروح و از غصه و اندوه بخیل رفت و خطاب بان را در کشته شده خود کرده و بددل خود
 و سیدم ایجاد غم و اندوه می نمود و غصه های پنهانی گذشت خود را اظهار داده می نمود و میگفت آخی بان آخی یا شقیقی
 وَ مَنْ لِي مِنْ دُونِ الْأَنَامِ عَمِيدٌ عَلَيْكَ حَقُوقِ الدَّارِيَّاتِ تَذَارِيفٌ وَ دِيمَا دُمُوعِ الْمُرْسَلَاتِ تَجُودُ ای برادر ای منتهی ماد
 ای مولا و آقایی من و ای نکسی که ستون و محل اعتماد من میباشی بکجا دتر از مرگان های چشم من خرقه اچار است و اشک
 چشمان من بی اختیار میریزد و قطع خواهد شد آخی مثل عرش الدین و آنهد ننگه و عَطَلٌ مِنْهُ أَوْ أَصَبَتْ حُدُودُ آخِي مِنْ
 بِلْمِ الشَّمَلِ بَعْدَ شَتْلِهِ وَ مَنْ لِي بِنَاءِ الْمَكْرَمَاتِ يَشِيدُ ای برادر عرش من سوراخ شد و دکن او خراب گردید و دوزخی که تو
 کشته کردی حدی حد و دام طلل شد ای برادر کیست که بعد از تو تفرقه امور را جمع کند و اساس کرم و محاسن اخلاق را محکم کند
 آخی مَنْ نَرَى لِلْجُودِ بَعْدَكَ وَاللَّيْ اذْ سَادَ قَوْلُهُ وَ أَقَامَ دُفُودُهُ قَامَتْ لِمَنْ يَبْغِي الْفَوَادَةَ وَاللَّيْ بِالْفَيْسِ مَا يَحْتَوِ الْقَيْدُ قَيْدُ
 ای برادر بعد از تو کی صفت جود و سخاوت را بر پا خواهد داشت اگر غافله یا ظالمانه با دانه جود و سخاوت بودند یا بیایند
 ناخود بودی هر چه از ان بهتر نبود که مردم در سخاوت با وجود میبایستند تو هر کس میدادی و آن آیدت و حق است و سخا
 وَ إِنْ خَسِرَ صُوبَ الْمَرْغَبِ أَنْتَ جَوْدٌ وَ كُلُّ مُصَابٍ جَاءَ بَعْدَكَ هَيْهَاتَ وَ مَا هَاتَ فِي هَذَا الْمَصَابِ سُنْدُودٌ و اگر خشکالی بر سخی
 روی میداد تو بهادران بودی و اگر ابر بباران خست میکرد تو بجای ان میبایدی و هر مصیبتی ای برادر که بعد از شما
 تو رخ دهد بسیار سهل و جز نیست و کمتر مصیبتی از مصیبت های تو از هر مصیبت عظیمی عظمت است نظر کل کون بدن
 چه کل بگلستان کربلا خونین کن چولا له به بُشَانِ کربلا مولای هشت جنت دادای شجیه خاقان هفت کشور و
 سلطان کربلا جو مرقه شهید شدن در بنام او و در سیم بعد شهیدان کربلا خوشید رایت نه همین کرد غم نشاند
 بادستم فحاک بیلان کربلا دزدانید جوش چنان را تشرعنا کرد که گذشت موجه طوفان کربلا محشر بای خواست
 جو سبط نبی قتاد از پشت دوا بجناح میدان کربلا داواز می که رفت بمیدان دیو و بد بر بادفته تحت سلیمان کربلا
 اندم بچرخ زهر زخم در میمند شد کن پینه اه دخترن مرا بلند شد از این عیاس مروست که چون مشیت الهی قرار
 گرفت که بر کات وجود امام حسین باهل زمین احاطه کند و در دوازده ماه رجب یا تیم شعبان علی اختلاف الزمانات اثر
 نداشتن در ان جناب یعنی فاطمه و مراد حسین ظاهر گردید و خدا تعالی وحی کرد بجوئیه که نام او لعبا بود و در نهایت
 حسن و جمال بود و اهل بهشت هر وقت میخواستند بصلاب جلالی نظر کنند باون نگاه میکردند و او را هفتاد هزار خدمتگاه
 بود و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار حوینه و نصف های عالم و هفتاد هزار عرقه مکمل با انواع جواهر و مروارید بود
 قصرها از همه قصرها بلند تر بود و وقتی که نگاه میکرد جمیع بهشت از نور دوی و منور میشد و وحی شد که

لبابین نزول کن بموافقت فاطمه و خدیجه و محمد مصطفی و او را در زایشیدن بر کزین و حجت ما امدا و کن فایر او انا
 شود و امر فرمود رضوان خاندن بهشت را که نرین سازد بهشت را در نهنیت مولودی که در این وقت مولود خواهد شد
 بجهت حبیب ما و ملائکه را امر فرمود که صفوف خود را بپارایند در پیش و تقدیس و ثنای الهی و وحی شد بجهت شیل و
 میکائیل و اسرافیل که بن مین فرود آیند با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیلی هزار هزار ملک مینباشند و چون باسمان جهان
 رسیدند ملک را دیدند که او صلاصا شیل میکشند و او را هفتاد هزار فرات بال بود که مشرق و مغرب را میگرد و بدین نحو
 و شفع بجانب عرش الهی میسر کسیت روزی از روی تعجب با خود گفت که خدا بیغالی چگونه میداند آنچه در ناک دریاها
 و آنچه در خلقت شب و روز شنائی روز میگرد پس خدا بیغالی مطلع شد با آنچه در خاطر و خطور نموده بود و وحی کرد با او که از
 جای خود حرکت مکن و رکوع و سجود مکن بجهت این خیالی که در خاطر تو گذشت پس لبابین فاطمه نازل شد و گفت هر چه
 بایک بابتت میگویم که کف خالت فرمود بجهت خودی که پس فاطمه شرم کرد از لبابچه فرشی که لایق خال و باشد و فاطمه خود را
 و در این فکر بود که خود را از بهشت نازل شد و غایب از بهشت و در در منزل فاطمه پهن نمود تا لبابین از نشست پس
 حسین را از ایشانند بیک مطلع فجر لبابین از جای فاطمه گفت فدا شد و در بدستمالی از دستمالهای بهشت و در
 خشکابند و چشمان او را بوسید و اب و همان دود همان وی انداخت و گفت باریک الله من مولود و ببارک الله فی والدیک یا
 صریح که بلا و نکاه خرم جبرئیل با امام حسین نمود و کرمان شد و از کرم او پیغمبر نیز کرمان شد و سایر ملائکه نیز کرمان شدند جبرئیل
 گفت یا رسول الله بدختر فاطمه سلام مرا برسان و بگو اسم او را حسین بگذار که خدا بیغالی نام او را حسین گذارد و حضرت
 فرمود که او را حسین نامیدند چون از او خوش و تری دیدان عصر فرمود پیغمبر فرمود بجهت نهنیت میکنی مرا و کرد میکنی گفت
 بلی خدا تو اجر دهد در این مولود پیغمبر گفت ای حبیب من ای جبرئیل کی او را خواهد گشت گفت بدتر امتی از امت تو که امید
 شفاعت ترا داشته باشند اما خدا ایشان را هم رحم کرد و از ان شفاعت تو پیغمبر خدا گفت تا امید شدند و در عذاب الهی فرود
 پس پیغمبر داخل شد در فاطمه و سلام خدا را با و رسانید و فرمود اسم او را حسین بگذار پس نهنیت و مبارکباد و نوافاطمه و بیک
 فاطمه گفت نهنیت میدهی و میگویی گفت بلی این خرد خدا را چه دهد تو در این مولود پس صیغه کشید فاطمه و شروع کرد بگریه
 و ناله و لعاب و هودیان و گریان او نیز موافقت کردند پس گفت ای پدر یک فرزند را خواهد گشت کی فرود بدی مرا شهید
 خواهد کرد کی بموه دل مرا هلاک خواهد نمود گفت بدترین امت من که اندامت خدا بد خواهند بود و در عذاب خدا
 رفته خواهند بود و گفت ای پدر از جبرئیل پرس بعد از آنکه سلام مرا برسانی که در چه جایگشته شود فرزندم حسین گفت
 در زمینی که نام آن کر بلا باشد و در آن زمین حسین استغاثه کند و یاری طلبد یاری و کسی نکند و پناه ندهد و
 هر کس نعلل کند یاری و نصرت و بر اوست لعنة خدا و ملائکه و تمام مخلوقات خدا انا بک و فاطمه و بشارت ده او را که
 گشته نشود تا آنکه از صلب او تمام جهنم برسد و اسمی از نامهای ایت بیک بیان نمود تا رسید صاحب الامر و گفت و در آخر
 نمایان ظهور خواهد کرد با عیسی پر مریم و آنها را اغان هدایتند و در میان متصل میان خدا و خلق مینباشند و محبت
 ایشان دافع بهشت میشود محبت ایشان و بعضی و دشمنی ایشان داخل جهنم میشود دشمن ایشان و چون جبرئیل مراجعت
 نمود باسمان جهان رسید صلاصا شیل او را دید و گفت ای حبیب من ای جبرئیل مگر قیامت برپا شده و زمین گفت نه
 گفت پس این شورش و آمد و شد چیست گفت فرزندی خدا میفرستد از زمان کرامت بهنیت او و فقه بودیم گفت ای
 توانی که از محمد در خواهی تا شفاعت مرا کند بلکه خدا بیغالی از من راضی شود که تو صاحب شفاعت و مقرر این در کما

م
رسول

۳
فرموده

میباشی و چون جبرئیل را بجهت خود خدمت رسول خدا خواست صلواتی را بر او فرستاد و فرمود که
خود بر داشت و دو یا سه مرتبه عرض کرد **اللهم ینزل هذا الملوک علیک الا وینزلت عن هذا الملوک** از جانب عرش کبریا
رسید که با محمد قد قفلت و قد نزلت عنی عظیم ابن عباس گفت بحق آنکسی که محمد را مبعوث بر سالت کرده که صلواتی را
میکند بر ملائکه بانکه انا و کرمه حسین است و لعنا القطار میکند بر تمام حواریان بهشت باینکه قابله حسین است و در مرات
الصفا و کثر الغریب نقل کرده که روزی جناب مصطفوی دنیا را ام سلمه بود که ناگاه امام حسین از دروازه آمد پس این
سر امام حسین را بپایه خود چسباند و دهان مبارکش را بپوشید و پیفرمود که این پسر را بغایت دوست میدارم و
در این اثنا جبرئیل از نزول ملک جلیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله بسیار این طفل را میخواهی فرمود بلی جبرئیل گفت
میدانی که جناک و ان امت تو بعد از تو باوی چه خواهند کرد او را اگر سینه و تشنه و صحرای کربلا تنها و غریب و بی یار
بی مدد کار بجوای تمام شهید خواهند کرد پس خواطر مبارک ان جناب از استماع این خبر پیشان و دیدهای مبارکش
گریان کردید و خواست که از حق تعالی استغاثه کند که هم چنانکه همه اسفیل فدا و قربانی فرستادی و فدا و فدا و فدا
کردی بجهت حسین بن فریست و حی با و رسید که ای حبیب ما خلاص حسین را از شهادت انا و خواست مکن که ما او را
فدای امت تو ساخته ایم و این گونه ستم و محنت و مصیبت بروی روا داشته ایم مقصود ما دادن با خلاصی است و میل مدد
این خام مقصود از فدا ساختن حسین خلاصی امت تو است اگر نجات ایشان را طالبی بقتل جگر گوشه ات را ضعیف باش که باغیا
این غم و رنج این الم و بر دل تو که پیغمبر میباشی و پسر عمت که ولی ماست و دختر فاطمه زهرا و حسن و حسین نوسد که ان سوز و غم
خاصیان امت نمایشد و دست و پا و قتل بجانب من دران کنید رهائی ایشان از عذاب ممکن نباشد جناب رسالت نبی
فرمود خداوند امن از برای خلاصی امت بقتل جگر گوشه ام حسین را ضعیف شدم و حی رسید که از رضای تو بکنهائی کار
نشد و باید بدوش علی مرتضی بن از صمیم قلب را ضعیف کرد پس رسول خدا امیر المؤمنین را از این سر اکاهی و او حضرت امیر
این سخن و سوز و اشکهای اندل پرورد بر کشید و گفت یا رسول الله من پیوسته سرا و جهر تابع فرمان خدا و رضای
شما بوده ام و امید دارم که تا باشم چنین باشم خطاب را لا یاب بانجناب در رسید که رضای ما و رضای فاطمه بن شریکست
انحضرت چون این وحی بدو رسید گریه و فدا کرد و فرمود فاطمه مرا کجا طاقت شنیدن این سخن باشد و چون با فاطمه
بنزدی از این معامله در میان آورد و این سخن جانفروز را شنید گریه و زاری آغاز نمود و فرمود ای پدر بزرگوار خود میدانی
که هیچ ما و در اول ندیدم که بقتل فرزند و لبند خود را ضعیف شود بلکه هیچ مسلمان را ضعیف بقتل بیکانه و دشمنی نشود و چه کسی
انکه ما و بقتل فرزند خود و دهنده را با خدا نماید و پیغمبر خدا و جناب مرتضی با و رضای دهنده را بجزایه نیست اما
چون فاطمه این سخنان را می گفت قطرات غرات از دیدهای حق بین جاری میساخت و از روی حسرت و در روی فرزند
خود میگریست و میگفت ای جان ما و اگر این امت پیوسته تو رحم نکنند ما را بجز از دم کردن بر امت بچاره ناپاست
و اگر چه از مثل تو بیکانه دل برداشتن بسیار و مشرکست اما خلاصی چندین هزار امت خاصه و داشت لهذا ما چارم بدین
و دادن بان پس خطاب بدو رسید که رضای برادرش حسن بن ضرور است چون امام حسن از این معنی اکاهی یافت فرمود
که من بقتل برادر می چون حسین بکونه را ضعیف شوم بقتل خود را ضعیف هستم اما حسین بسیار مرادش و است و کاری
سرری نیست اما چون مشیت الهی تعلق گرفته و نجات امت عظیم بر او موقوف فرموده بغیر تسلیم چاره نیست بان خطا
رسید که چون اصل دانه معامله حسین است و این مصایب بر او وارد باید و نیز را ضعیف باشد حضرت سید کائنات